



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۸ آبان ۱۳۸۸

موضوع کلی: حقیقت حکم شرعی

مصادف: ۲۱ ذی القعدة ۱۴۳۰

موضوع جزئی: امر سوم: حقیقت انشاء

جلسه: ۲۸

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

امر سوم: حقیقت انشاء

بحث در مقدمات مربوط به حقیقت حکم شرعی رسید به مقدمه و امر سوم؛ تا اینجا دو امر بیان شد امر اول: پیرامون اراده تشریحیه و اراده تکوینیه بود. امر دوم: درباره امور اعتباریه و حقیقت اعتبار و فرق آن با امور انتزاعیه که بیان این دو گذشت. امر سوم: درباره حقیقت انشاء است، که این سوالها در این امر مطرح است، اساسا انشاء چیست؟ و فرق آن با اخبار را در چه چیزی می توان جستجو کرد؟

در باب انشاء مبانی و اقوال مختلفی وجود دارد که ما ضمن بحث از این اقوال رابطه انشاء را با اعتبار باید معلوم کنیم، که آیا انشاء عین اعتبار است یا با اعتبار تفاوت دارد؟ آیا انشاء فیه اعتبار یا اساسا بر عکس است و اعتبار نوعی انشاء است؟ این متوقف بر این است که معنا و حقیقت انشاء را بدانیم. در اینجا چند قول درباره حقیقت انشاء بیان می شود.

قول اول: نظر مشهور

قول اول، قول مشهور است. در نظر مشهور انشاء: «عبارة عن ايجاد المعنى باللفظ في عالم الاعتبار العقلائی» یا تعبیری دیگری از مشهور نقل شده: «ايجاد المعنى باللفظ بالعرض» در هر دو این نکته هست که انشاء عبارت است از اینکه «یک معنایی بوسیله لفظ ایجاد می شود» در واقع طبق این نظر انشاء از حقیقت استعمال خارج نمی شود، این همان استعمال است؛ ایجاد المعنى باللفظ است. این بیان محتاج به توضیح است: انشاء طبق این نظر این است که لفظ در معنای خودش استعمال بشود لکن به داعی اینکه این معنا در ظرف خودش تحقق پیدا بکند یعنی مستعمل یا مُنشأ لفظ را در این معنی استعمال می کند به قصد تحقق معنی در وعاء مربوط به خودش، در وعاء مناسب با خودش. طبق این بیان لفظ در انشائیات لفظیه مدخلیت دارد، این که عرض کردیم که طبق این مبنا لفظ در انشائیات مدخلیت دارد مقابل یک نظری و قولی است که مرحوم آقای خوئی نقل کرده اند و نظر ایشان این است که برای لفظ مدخلیتی در انشاء قائل نیستند که بعدا در ضمن نقل اقوال بیان می کنیم و مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد.

اما توضیح سخن مشهور اینگونه است که به نظر مشهور مثلا ملکیت - با قطع نظر از اسباب ملکیت و اینکه ملکیت چگونه محقق می شود - فی نفسه یک امر اعتباری است یعنی چیزی است که عقلاء و شارع آن را اعتبار می کنند و به نظر آنها هیچ ما بازا خارجی ندارند و وعاء مناسب و ظرف مناسب با او عالم اعتبار است، اینکه می گوئیم وعاء اعتبار معنای این است که اگر عقلاء یا شارع این ملکیت را اعتبار نکنند ملکیت تحقق پیدا نخواهد کرد چون ملکیت دائر مدار اعتبار و معتبر است. این ملکیت اگر بخواهد تحقق پیدا بکند نیازمند به اسباب مختلف است و دارای سبب های مختلفی است :

الف) گاهی سبب تحقق ملکیت یک عامل اختیاری است - ربطی به لفظ هم ندارد - مثلا آن عامل اختیاری حیات است، می‌گویند «من حاز شیئا ملکه» کسی که چیزی را حیات بکند مالک او می‌شود. مثل اینکه کسی کنار رودخانه و دریا ماهی بگیرد این ماهی گرفتن و در تور انداختن حیات است، این حیات سبب ملکیت است. تا قبل از اینکه این حیات تحقق پیدا بکند این ماهی ملک این شخص نبود اما وقتی حیات کرد و توی تور انداخت این ماهی ملک این شخص می‌شود. پس یکی از سببهای تحقق ملکیت حیات است که یک عامل اختیاری است.

ب) گاهی سبب ملکیت یک عامل غیر اختیاری است مثل ارث، موت مورث سبب ملکیت وارث است، اگر کسی از دنیا رفت اموال و ماترک او به فرزندانش می‌رسد - حالا اگر منحصر در یک نفر باشد که مال او است و الا تقسیم می‌شود - ولی به هر حال وقتی مالی به ارث به کسی رسید این ملک و مملوک او می‌شود، پس در اینجا سبب تحقق ملکیت یک عاملی است به نام ارث و موت مورث که این یک عامل غیر اختیاری است.

ج) گاهی از اوقات سبب تحقق ملکیت انشاءات لفظیه است در این دو مورد قبلی بحث لفظ نبود، بحث انشاء نبود در عین حال ملکیت تحقق داشت، اما گاهی از اوقات برای تحقق ملکیت انشاء لفظی نیاز است و با انشاء بیع ملکیت حاصل می‌شود - اعم از لفظ یا دیگر وسایل ابراز اراده مثل کتابت طبق آن نظر که لفظ را لازم نمی‌دانند - علی ای حال وقتی کسی می‌گوید بعث، با این بعث ایجاد ملکیت می‌شود، وقتی می‌گوید بعث، بعث را در معنای خودش که همان فروختن باشد استعمال می‌کند اما نه صرف یک استعمال محض و خشک و خالی بلکه استعمال می‌کند به قصد و داعی ایجاد این معنا و تحقق یک سبب غیر از آن اسباب برای ملکیت، یعنی سببی برای اعتبار عقلاء و شارع ایجاد می‌کند. اینجا لقاء لفظ در واقع سبب تحقق اعتبار عقلاء برای این معنا می‌شود این است که می‌گویند «الانشاء هو تسبیب باللفظ الی الاعتبار العقلانی للمعنا» تسبیب به لفظ برای یک اعتبار عقلانی، پس داعی و قصد استعمال اینجا ایجاد معنا است و منظورمان از ایجاد معنا در مقابل حکایت و اخبار است.

در اخبار هم لفظ استعمال در معنا می‌شود - استعمال اللفظ فی المعنی هست چون نمی‌خواهد معنایی را ایجاد کند اما قصد او از این استعمال ایجاد نیست و فقط حکایت است و می‌خواهد حکایت از یک چیزی که در گذشته واقع شده یا در آینده واقع خواهد شد و وقتی می‌گوید بعث - مراد بعث خبری - اینجا بعث را در معنای فروختن استعمال کرده با این تفاوت که اینجا بعث را استعمال کرده برای حکایت از یک واقعتی و حقیقتی که حال در گذشته اتفاق افتاده یا در آینده واقع خواهد شد. در اخبار حکایت است اما در انشاء ایجاد است، ایجاد معنا در وعاء مناسب با خودش که وعاء مناسب در این مورد می‌شود همان وعاء اعتبار است.

البته در مورد اینکه ایجاد المعنی خودش یعنی چه؟ منظور از ایجاد معنا چیست؟ ایجاد معنا در عالم اعتبار یعنی چه، چه چیز را ایجاد می‌کند، یعنی یک مفهومی را در ذهن خلق می‌کند، یا یک معنا و واقعتی در خارج ایجاد می‌کند در عالم عین یا همان دادن لباس اعتبار به این مفهوم در عالم اعتبار آیا این یک معنای تصدیقی است یا معنای تصویری است؟ اینها بحثهایی است که باید در ضمن بررسی این اقوال به آن پردازیم و دقیقا ببینیم این نظر مشهور که می‌گویند، فی الواقع به کدامیک از این معانی قابل حمل است، گرچه ظاهر عبارت مشهور همین «ایجاد المعنی باللفظ فی الوعاء مناسب له» در واقع می‌خواهد بگوید شما این معنا را با اعتبار یک تحقیقی در عالم اعتبار می‌دهید ایجاد اعتباری، وجود اعتباری، مراد

وجود ذهنی نیست و مراد وجود عینی و خارجی نیست. این را الان ذکر می‌کنیم تا عنایت به این نکات داشته باشید تا در بررسی فرمایش مرحوم آخوند و محقق اصفهانی و دیگران، تفاوت‌های این سخن یا سخن‌های آنها معلوم بشود. این محصل فرمایش مشهور در رابطه با انشاء است.

اشکال به نظر مشهور:

به فرمایش مشهور اشکالاتی شده که از این اشکالات دو اشکال را ذکر می‌کنیم که یکی از این دو اشکال وارد نیست ولی اشکال دیگر به فرمایش مشهور وارد است.

اشکال اول: بنا بر این نظر انشائات اختصاص به اعتباریات پیدا می‌کند

اشکال اول را اگر بخواهیم در یک جمله خلاصه کنیم این است اختصاص انشاء به اعتباریات؛ لازمه سخن مشهور

که

می‌گویند انشاء عبارت است از ایجاد المعنی باللفظ فی الوعاء المناسب له این است که انشاء اختصاص به اعتباریات پیدا بکند.

حالا مگر این اشکال دارد؟ مگر چه اشکالی دارد که انشاء مختص به اعتباریات بشود؟ در جواب می‌گوییم انشاء در غیر اعتباریات هم داریم، یعنی اموری هستند که اعتباری نیستند ولی انشاء به آنها متعلق می‌شود مثل تمنی، ترجی، طلب و استفهام که از امور حقیقه هستند در حالی که انشائی هم هستند ولی طبق این قول مشهور و لازمه کلام مشهور این است که اینها از دایره انشائات خارج بشوند در حالی که اینها قطعاً جزء انشائات هستند و صیغ آنها در عداد صیغ انشائیه است و وقتی می‌خواهند صیغ انشاء را ذکر بکنند فقط امر که نیست و آنها هم جزء انشائات هستند.

توضیح اشکال این است که عقود و ایقاعات می‌توانند سبب برای یک اموری پیدا بکند که آن امور - یعنی مسببات - امور اعتباری هستند. عقد بیع سبب للملکیت، عقد نکاح سبب للزوجیه اینجا الان نسبت سببیت بین آنها است، این سببیت یک سببیت اعتباری است و مسبب یک امر اعتباری است، ملکیت تابع تحقق اسباب اعتباری است و زوجیت همین طور است. خلاصه اینکه امور اعتباری تابع اسباب اعتباری هستند و این بوسیله انشاء تحقق پیدا می‌کند، یعنی وقتی شما وقتی می‌گویید انشاء می‌کنم یا ایجاد می‌کنم معنای ملکیت را بوسیله لفظ بعث که آنرا در فروختن استعمال کردم به داعی ایجاد این معنا در وعاء اعتبار یعنی در واقع این معنا را با این دارم ایجاد می‌کنم پس انشاء متعلق شده به امور اعتباری، اما در مثل طلب، تمنی، ترجی و استفهام اینها امور حقیقی و واقعی هستند؛ فرض کنید طلب آن اراده‌ای است که قائم به نفس است، خواستن در نفس من محقق شده است تمنی، ترجی، امید داشتن، آرزو داشتن و سوال داشتن اینها همه از اموری است که در نفس متمنی و مترجی و سائل و آمر تحقق پیدا می‌کند، این امور واقعی تابع اسباب تکوینی هستند، اینها چه اعتباری در مورد آنها بشود یا نشود تحقق دارند، وقتی اسباب تکوینی آنها محقق شد آنها هم محقق می‌شوند چون دایره مدار اعتبار و معتبر وجوداً و عدماً نیستند.

وقتی ما می‌گوییم انشاء عبارت است از تسبیب باللفظ یا ایجاد المعنی باللفظ، این امور از دایره انشائات خارج می‌شوند چون وجود این معنا به لفظ نیست، سبب تحقق این معانی لفظ و انشاء نیست و فوق‌اش این است که با آن لفظ این ابراز و اظهار می‌شود.

به عبارت دیگر طبق نظر مشهور انشاء عبارت است از اینکه لفظ در معنا استعمال بشود به قصد تحقق معنا در عالم اعتبار، آیا واقعا طلب، تمنی و ترجی معنا دارد در عالم اعتبار محقق بشود آیا حقیقت طلب که یک امر حقیقی است، طلب یک وجود واقعی دارد که قائم به نفس طالب است و یک وجود ذهنی دارد که آن هم مفهوم طلب و تصور مفهوم طلب است که در ذهن است، ولی اگر بخواهیم یک وجود اعتباری برای طلب درست بکنیم یعنی با لفظ افعال بخواهیم آن را در عالم اعتبار ایجاد بکنیم، این با حرف مشهور معنا ندارد.

خلاصه اشکال:

خلاصه اشکال اول به کلام مشهور این شد که بنا بر تعریف شما از انشاء این تالی فاسد وجود دارد که انشا فقط اختصاص به اعتباریات پیدا می‌کنید. اعتباریات را می‌شود با لفظ ایجاد کرد یعنی یک سبب اعتباری مثل عقد، الفاظ ایجاب و قبول، بعث اشتریت بگوید و آن امر اعتباری ملکیت و زوجیت محقق بشود.

اما مساله این است که انشاء منحصر در دایره اعتباریات نیست ما امور واقعه و حقیقی داریم که اینها هم متعلق انشا قرار می‌گیرند و صیغ آن بدون تردید از صیغ انشاءات است ولی با بیان شما باید از دایره انشاءات خارج باشند تعریف شما برای انشاء شامل انشاء تمنی و تمنی و ترجی و استفهام و طلب نمی‌شود.

از این اشکال بعضی ها سعی کردند پاسخ بدهند ولی واقع‌اش این است که این اشکال به مشهور وارد است. بعضی‌ها گفتند که چه اشکالی دارد که اینها از دایره انشاء خارج باشند، بالاخره مگر ما انشاء طلب، تمنی، ترجی و استفهام نداریم، اینکه ملتزم بشویم از دایره انشا خارج‌اند حرف درستی نیست، لذا اشکال اول به مشهور وارد است.

اشکال دوم: خروج بعضی از انشاءات از دایره تعریف

اشکال دوم این است که لازمه فرمایش مشهور این است که بعضی از مواردی که در آنها انشاء قطعاً تحقق دارد از دایره تعریف مشهور خارج بشوند، مواردی هستند که مُنشأ قصد تحقق معنا را در عالم اعتبار نمی‌تواند بکند مواردی هستند که اعتبار اصلاً تحقق ندارد چون تحقق اعتبار به معنای ترتیب اثر دادن عقلاء است، وقتی ما می‌گوییم ملکیت تحقق پیدا کرد معنایش این است که عبارت است از ترتیب اثر دادن عقلاء یعنی عقلا از این به بعد مال شما می‌داند، بدون اجازه شما تصرف نمی‌کنند، اگر شما بخواهید بفروشید این حق را برای شما قائل‌اند، اگر هبه یا وقف کنید به شما خرده نمی‌گیرند و دیگر اثرات... معنای ملکیت و تحقق این معنا در عالم اعتبار یعنی ترتیب اثر دادن عقلاء به این مفهوم است. اگر ترتیب اثر ندادند یعنی ملکیت محقق نشده اگر کسی غاصب بود و دزدی کرد، و بعد مال را فروخت اینجا می‌گویند ملکیت چون برای او محقق نشده، بر این ترتیب اثر نمی‌دهند و حق فروختن ندارد چون ملکیت این دزد و غاصب بر این ملک محقق نشده است.

پس تحقق معنای ملکیت در وعاء اعتبار به معنای ترتیب اثر دادن عقلاء است، هر جا عقلاء ترتیب اثر ندهند یعنی ملکیت محقق نشده است. حالا مواردی است که ما یقین داریم اثر محقق نیست مثل بیع غاصب، کسی که مالی را غصب کرده و اگر بفروشد همه می‌دانند این بیع باطلی است به بیع ترتیب اثر نمی‌دهند اما آیا انشا تحقق دارد یا نه؟ آیا این غاصب انشاء البیع کرد یا نه؟ بین بیع مالک و بیع غاصب از جهت انشاء البیع هیچ فرقی نیست و فرق فقط در باطل و صحیح بودن بیع است ولی اینجا کاری که یک آدم مالک انجام می‌دهد غاصب هم انجام داده است، وقتی که این شخص بعث می-

گوید یعنی انشاء بیع می‌کند و سبب ملکیت را فراهم می‌کند اما ملکیت محقق نمی‌شود، انشاء البیع هست ایجاد المعنی باللفظ می‌خواهد بکند اما آن ایجاد نمی‌شود.

این اشکالی است که به تعریف مشهور وارد است که می‌گویند ایجاد المعنی باللفظ فی وعاء مناسب له لازم‌اش این است که طبق فرمایش شما درباره بیع غاصب انشاء محقق نشود چون ایجاد المعنا باللفظ نکرده است در حالی که همه می‌گویند در اینجا انشاء هست، فقط بیع‌اش باطل است.

یا درباره بیع فضولی در جایی که شخص فضولی علم دارد که مالک اجازه نخواهد کرد، بیع فضولی به شرط علم به عدم لحوق اجازه یا در مورد جایی که کسی چیزی را می‌فروشد ولی قدرت بر تسلیم او ندارد مثل پرنده در آسمان که قدرت بر تسلیم مبیع را ندارد یا یک کالای در یک کشور دوردست که قطعاً نمی‌تواند آنرا بیاورد، می‌فروشد، یا بیع غرری و موارد متعدد دیگری که در اینجا قطعاً انشاء هست اما هیچ اثری مترتب نمی‌شود و از اول هم علم دارند به عدم ترتب اثر عند العقلاء یعنی در وعاء مناسب با خودش تحقق پیدا نمی‌کند. اگر قرار باشد تعریف مشهور صحیح باشد باید در هیچ کدام اینها انشاء تحقق پیدا نکند در حالی که مسلم است در همه اینها انشاء تحقق دارد یعنی هم غاصب بیع را انشاء می‌کند هم فضولی هم کسی که قدرت بر تسلیم مبیع ندارد، پس بیع غاصب اگر باطل است که ما هم قبول داریم که باطل است، بیع غرری اگر باطل است، بیع غیر مقدور علی تسلیمه اما از جهت انشاء البیع فرقی بین آنها نیست بین قادر بر تسلیم و غیر قادر بر تسلیم فرقی نیست. بین فضولی عالم به عدم لحوق اجازه و غیر او فرقی نمی‌کند هر دو دارند انشاء البیع می‌کنند، اما شما می‌بینید مواردی است که شخص قصد تسبیب برای اعتبار عقلائی دارد یعنی عرفاً انشاء محسوب می‌شود اما طبق تعریف مشهور از دایره انشاء خارج است.

خلاصه اشکال این است طبق تعریف مشهور از انشاء در مواردی که علم به عدم تحقق و ترتب اثر عقلائی هست باید انشاء نباشد، در حالی در این مورد هم قطعاً انشاء هست.

پاسخ به اشکال دوم:

این اشکال دوم پاسخ دارد، جواب آن این است که انشاء علت تامه ترتب اثر نیست، وقتی می‌گویم انشاء ایجاد المعنی باللفظ منظورمان این نیست که تا انشاء و استعمال لفظ در معنا - به این داعی تحقق معنا - شد دیگر آن معنا تحقق پیدا خواهد کرد، این چنین نیست بلکه مشهور که می‌گویند انشاء ایجاد المعنا باللفظ فی وعاء المناسب له در واقع دارند جزء العله را برای ایجاد معنا ذکر می‌کنند و نه تمام العله؛ نمی‌خواهند بگویند انشاء و ایجاد معنا علت تامه تحقق آن معنا در خارج است. در واقع می‌خواهند بگویند اگر انشاء تحقق پیدا کرد به او سایر اموری که برای تحقق این معنا لازم است ضمیمه شد آن وقت آن معنا محقق می‌شود، اگر انشاء البیع شد و سایر شرایط بیع فراهم بود مثل اینکه متعاقدین مالک باشند عوضین این شرایط را داشته باشد و سایر شرایط، اگر انشاء شد و این شرایط موجود بود آن اثر مترتب می‌شود، آن معنا محقق می‌شود، ملکیت حاصل می‌شود اما اگر انشاء شد و این شرایط نبود دیگر محقق نمی‌شود، در غاصب و فضولی عالم به عدم لحوق اجازه انشاء البیع هست اما انشاء البیع علت تامه تحقق ملکیت نیست اگر جایی ملکیت محقق نشود دلیل بر این نیست که این انشاء نباشد. مشهور که می‌گویند انشاء عبارت از ایجاد المعنی باللفظ فی وعاء المناسب له در واقع

قصدها این است که این یکی از آن چیزهایی است که تاثیر و دخالت در ترتب اثر دارد حالا گاهی به انضمام اشیاء دیگر آن معنا در خارج محقق می شود یک وقت هم محقق نمی شود. پس این اشکال دوم به مشهور وارد نیست.

بحث جلسه آینده: بیان قول دوم در باب انشاء